

مجلس دهم

کیفیت نزول مقدرات در شب‌های قدر

بیاناتی پیرامون سوّه مبارکه قدر

طهران، مسجد قائم روز ۲۳ رمضان المبارک

۱۳۹۸ هجری قمری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَشْرَفِ السُّفَرَاءِ الْمُكْرَمِينَ

خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، حَبِيبِ إِلَهِ الْعَالَمِينَ

أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ

وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ

فضیلت قرائت سوره قدر

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ * تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾^۱

در روایات داریم:

کسی که سوره قدر را بلند بخواند، مانند کسی است که شمشیر به دست گرفته است و در راه خدا چهاراً جهاد می کند؛ و اگر سوره قدر را آهسته بخواند، مانند کسی است که در راه خدا

^۱ سوره قدر (۹۷).

در خون خود [غلطیده و] شهید شده است.^۱
کنایه از اینکه بلند خواندن و آهسته خواندن
سوره قدر، در هر دو حال دارای فضیلت است.

نزول دفعی قرآن در شب قدر بر قلب پیامبر در

عالم مثال

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب

قدر نازل کردیم.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ﴾: ضمیر «ه» به قرآن بر می‌گردد،

چون مرجعش روشن و معلوم است: ما قرآن را

در شب قدر نازل کردیم. البته تمام قرآن در شب

قدر بر قلب مبارک پیغمبر نازل شده است و بعداً

مرتباً و مفصلاً در مدت بیست و سه سال

تدریجاً نازل شده است. آن قرآنی که در شب

قدر نازل شده است، قرآنی است که از مقام

حقیقت خود بر قلب پیغمبر نازل شده است؛ و

آن قرآنی که تدریجاً نازل شده است، قرآنی است

که از قلب پیغمبر به مقام عالم صورت - که او را

ملکوت اسفل و عالم مثال می‌گویند - توسط

جبرائیل امین به تدریج نازل شده است و پیغمبر

اکرم مأمور به ابلاغ آن بودند.^۲

^۱ الکافی، ج ۲، ص ۶۲۱.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون نزول دفعی و تدریجی قرآن و فرق بین آن دو،

﴿وَقَرَأْنَا مَا فَرَّقْنَاهُ لِنَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ﴾^۱

«قرآن را ما تکه تکه و جدا جدا بر تو قرائت کردیم تا اینکه با تأمل و تأنی، آیات آن را بر مردم قرائت کنی.»

بنابراین دو نزول از قرآن داریم: یک نزول دفعی و یک نزول تدریجی. نزول دفعی از عالم حقیقت و ملکوت اعلیٰ، به قلب پیغمبر است؛ و نزول تدریجی از قلب پیغمبر به عالم ملکوت اسفل می باشد، که آن را عالم صورت می گویند. در اینجا مقصود همان قرآن محکم است که بر قلب پیغمبر نازل شده است؛ چون می فرماید:

﴿مَا قرآن را در شب قدر نازل کردیم﴾ در یک شب، تمام قرآن بر پیغمبر نازل شد؛ چون می گوید:

﴿حَمَّ * وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾^۲ «قسم به کتاب مبین * ما این کتاب مبین

را در شب مبارکی فرستادیم.» ظاهر این است که همه کتاب را فرستادیم، نه بعضی از کتاب را؛ چون به همه کتاب قسم خورده است:

رجوع شود به نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۳۴۳ - ۳۴۶ و انوار الملکوت، ج ۲، ص ۱۹ - ۲۲.

^۱ سوره اسراء (۱۷) آیه ۱۰۶.

^۲ سوره دخان (۴۴) آیات ۱ - ۴.

﴿وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ﴾؛ «قسم به کتاب مبین * ما این

کتاب مبین را در شب مبارکی نازل کردیم.»

و کتاب مبین قرآن است؛ پس همه قرآن در

شب قدر نازل شده است.

بعضی از مفسّرین اهل تسنّن گفته‌اند:

مراد این است که ابتدای نزول قرآن در شب قدر

بوده است و بعداً به تدریج بقیّه قرآن نازل شده

است.^۱

ولی خلاف ظهور این آیات مبارکات است.^۲

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب

قدر فرستادیم.»

تشخیص و تعیین مقدرات عالم در شب قدر

شب قدر: یعنی شب تقدیر، آن شبی که

تقدیرات بشر معین می‌شود، که در آن آیه مبارکه

می‌گوید:

﴿فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾؛ «هر امری که در عالم

باید صورت بگیرد، در آن شب مشخص می‌شود

و جدا می‌شود و مفصل می‌شود و معین

^۱ فخرالدین رازی در تفسیر الرّازی، ج ۳۲، ص ۲۷؛ و جلال‌الدین سیوطی در الإیتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۵۸ این قول را به شعبی (عامر بن شراحیل - متوفی ۱۰۹ هـ. ق) که از مفسران اهل تسنّن و بزرگ‌ترین اساتید ابوحنیفه می‌باشد، نسبت داده‌اند.

^۲ جهت اطلاع بیشتر پیرامون اشکالات وارد بر این نظریّه رجوع شود به المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۰.

می شود.»

امر حکیم: همان مقدراتی است که برای بشر معین و مشخص می شود. برای توضیح این معنا یک مقدمه مختصر عرض می کنیم، و آن مقدمه این است:

مراتب عالم وجود

این عالم طبیعت که ما در آن زندگی می کنیم، هرچه در او به وقوع بپیوندد، دارای تشخیص و تعیین است. چیز مبهم در اینجا ممکن نیست واقع شود؛ گرچه ممکن است که انسان علم به آن نداشته باشد و از نقطه نظر ادراک ابهام داشته باشد، ولی در واقعیتش ابهام نیست. بارانی که از آسمان می آید، برای ما مبهم است که چند قطره است و نمی دانیم؛ اما واقعیتش ابهام ندارد و بالآخره در عالم کون، قطراتش مشخص است. بادهایی که می آید سرعتش برای ما ابهام دارد؛ ولی در عالم کون ابهام ندارد. هر چیزی که در خارج محقق بشود، با تعیین و تشخیص، ملازمه دارد.

عالم دیگری داریم که آن عالم از این عالم بالاتر است و آن عالم، عالم صورت است و در آنجا این تشخیص و تعیینی که مشاهده می شود نیست. من باب مثال، اسم رفیق شما حسن آقا

است و از اوّل مجلس تا آخر مجلس پیش شما نشسته است، و هیچ وقت جای حسن آقا، حسین آقا نیست و وجود حسن آقا به حسین آقا تبدیل نمی شود و حسن آقا بزرگ و کوچک نمی شود، و تشخّص خودش را حفظ می کند. اما شما خواب می بینید که با حسن آقا دارید صحبت می کنید و مطالبی می گوئید، یک مرتبه حسن آقا، حسین آقا می شود؛ یا دارید با حسین آقا صحبت می کنید، یک مرتبه حسین آقا بزرگ می شود؛ یا دارید صحبت می کنید، یک مرتبه تبدیل به یک بچّه کوچک می شود و آن بچّه کوچک تبدیل به مرغی می شود و آن مرغ تبدیل به یک انسان می شود. ما چقدر از این خواب ها دیده ایم؛ إلیٰ ما شاء الله! شما خواب تعریف می کنید: آقا من خواب دیدم که مثلاً در فلان جا دارم می روم و با امام علیه السّلام صحبت می کنم، و آن امام حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام بودند، ولی در عالم خواب یک مرتبه مثل این که حضرت امام حسن بودند؛ ولی در عالم خارج، امیرالمؤمنین هیچ وقت قالب خارجی خود را به حضرت امام حسن تبدیل نمی کند، ولیکن در عالم خواب و عالم صورت ممکن است. یعنی یک عالم حقیقی است و شما در این عالم که با آن حقیقت مواجه می شوید، بعضی از اوقات آن حقیقت به صورت

امیرالمؤمنین صورت می‌گیرد، بعضی از اوقات به صورت حضرت امام حسن، بعضی از اوقات به صورت حضرت سیدالشهدا، و بعضی اوقات آن حقیقت به صورت انسان است، بعضی اوقات به صورت انسان دیگر است، بعضی اوقات به صورت مرغ در می‌آید، بعضی اوقات به صورت موجود دیگری در می‌آید؛ لذا تشخیص در آن عالم نسبت به این عالم کمتر است. در این عالم هرچه که پیدا بشود، ملازم با تشخیص است؛ ولیکن تشخیص در عالم صورت و عالم مثال این‌طور نیست.

از این بالاتر برویم، در ملکوت اعلیٰ اصلاً صورت نیست، عالم ملکوت اعلیٰ صورت ندارد و آنجا حقیقتی خارج از صورت است. من باب مثال، شما شجاعت، عفت و محبت را در خود حس می‌کنید، ولیکن این صفات شما صورت ندارد، زرد نیست، سرخ نیست، بوی خوش ندارد، طعم شیرین ندارد. مثلاً شما نمی‌گویید: شجاعت من شیرین است، اما شجاعت رفیق من ترش است! محبت من زرد است، اما محبت رفیق من سرخ است! از این حرف‌ها نمی‌زنید؛ زیرا که محبت دارای کیف نیست تا اینکه این کیفیات مختلف را به خودش بگیرد، آنجا معنا است و بس!

هر موجودی در این عالم، یک حقیقت ملکوتی دارد و ملکوت هم دو درجه دارد: یک ملکوت أسفل و یک ملکوت اعلیٰ. انسانی که در آنجا هست، یک صورت مثالی دارد و یک صورت ملکوت اعلیٰ که صورت عقلی او است. موجوداتی که در این خارج، لباس تحقق می‌پوشند، از آن حقیقت به ملکوت اسفل نزول می‌کنند و از آنجا به اینجا. کارهایی که انسان در مدت یک سال می‌کند و مقدراتی که برای انسان از فقر و غنا و از مرض و صحت و از موت و حیات و از علم و جهل و سایر چیزها در خارج، لباس تعیین می‌پوشد، قبل از این، متعین نیست و بدون تعیین است.

ثبوت حقیقت اشیاء و امور در لوح محفوظ،

قبل از تشخیص و تحقق خارجی

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾^۱

﴿مُصِيبَةٌ﴾: یعنی آنچه به انسان إصابت

می‌کند.

«هرچه به شما برسد، هرچه که باشد، قبل از اینکه

^۱سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲.

به شما اصابت کند، حقیقت آن مصیبت در نزد ما، در کتاب، در لوح محفوظ، در عالم محو و اثبات و در آن عالمین است.» **(مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُمْ)**؛ بَرء: یعنی تراشیدن؛^۱ بَرءُ القلم: وقتی خطاط قلم‌نی را برمی‌دارد که بتراشد، قبل از اینکه بتراشد و مشخص کند، این قلم قابلیت دارد به هر شکلی تراشیده بشود: قلم درشت بشود، ریز بشود، فاق داشته باشد، فاق نداشته باشد، خطاط قدری پشتش را بگیرد، نگیرد، میدانش بلند باشد، کوتاه باشد، وقتی می‌خواهد قط بزند، چپ قط بزند یا راست، اینها دیگر خصوصیات است که قلم تراش‌ها و خطاط‌ها می‌دانند. وقتی انسان این قلم را تراشیده است، این قلم قابلیت هرگونه تراشی دارد؛ ولی وقتی تراشید و مشخص شد و کنار گذاشت، دیگر قابلیت طور دیگر شدن را ندارد. هرچه واقع بشود، **(مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهُمْ)**، «قبل از اینکه ما بتراشیم و قالب‌گیری کنیم و مشخص کنیم» حقیقتش در نزد ما

^۱ المحيط فی اللغة، ج ۱۰، ص ۲۷۳؛ لسان العرب، ج ۱۴، ص ۷۰.

است و در کتاب است، بعد ما او را بری می‌کنیم و می‌تراشیم و مشخص می‌کنیم و دست شما می‌دهیم.

یا از بری القداء است. قدا: به معنای آن تیری

است که در چله کمان می‌گذارند و به طرف دشمن پرتاب می‌کنند. سر این تیر که از اول تراشیده نیست،

آن را می‌تراشند و بعداً در نوک آن پیکانی قرار می‌دهند

یا نمی‌دهند. این تراشیدن سر تیر به این کیفیت

مخصوصاً را بری یا برء می‌گویند، که همزه تبدیل به یاء

می‌شود و بری هم می‌گویند؛ مثل بایع و بائع که هر دو

درست است.

﴿مَا أَصَابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا﴾؛ «هر چه

در نفس‌های شما و در روی زمین به شما برسد،

حقیقت آن قبل از اینکه آن را مشخص و معین

کنیم و قالب بزنیم و در خارج محققش کنیم،

پیش ما است.»

﴿لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَاكُمْ﴾؛ «(تا بدانید که هر چه هست راجع به ما

است و) زیاد تأسف نخورید بر آنچه از دست

^۱ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۳.

شما رفته است و زیاد خوشحال نشوید از آنچه به دست شما خواهد آمد.» زیرا ربط و استنادی به شما ندارد؛ قبل از اینکه به شما برسد، مشخصات و معینات و محدّداتش پیش ما تمام شده است؛ به شما چه مربوط است؟! ما چیزی را مقدر می‌کنیم و می‌فرستیم، و به شما ضرری یا منفعتی می‌رسد.

تغییر و تبدل مقدرات در عالم مثال

مقدرات انسان يك زمينه دارد؛ حقیقت این مقدر از عالم ملکوت اعلیٰ که صورت ندارد، به عالمی که دارای صورت است می‌آید و آن عالمی هم که دارای صورت است، جهات ابهام دارد و عوض می‌شود؛ مثلاً آقای زید تبدیل به آقای عمرو می‌شود، انسان با آقای عمرو دارد صحبت می‌کند، يك مرتبه می‌بیند تبدیل به کرسی شد، آن کرسی تبدیل به میوه شد! این قضایا خیلی عجیب است! چیزی برای انسان مقدر می‌شود و بعد می‌بینیم مقدرات عوض شد! عجب، تقدیر انسان این بود، چگونه آن شد؟! چگونه انسان در عالم خواب دارد با زید صحبت می‌کند، يك مرتبه می‌بیند زید تبدیل به عمرو شد؛ روی زمین

دارد حرکت می‌کند، یک مرتبه می‌بیند با ماشین دارد حرکت می‌کند، بدون اینکه از زمین پا در ماشین گذاشته باشد؛ ماشین همین‌طور دارد می‌رود، یک مرتبه می‌بیند ماشین کشتی است، می‌گوید: آقا نفهمیدم، یک مرتبه دیدم ماشین کشتی شد، ولی من کشتی سوار نشده بودم! باز کشتی دارد می‌رود، یک مرتبه می‌بیند کشتی روی هوا دارد می‌رود؛ در خارج کشتی در آب راه می‌رود، اما در آن عالم کشتی می‌تواند روی هوا هم راه برود. اینها تغییرات و تبدلاتی در تقدیر است و همه هم درست است، طَابِقُ النَّعْلِ بِالنَّعْلِ؛ و براهین فلسفی هم بر کیفیت عالم مثال و کیفیت تحقیقات آن قائم است.

این موجوداتی که در این عالم هستند، یک اصلی دارند، اصلش از عالم معنا به ملکوت نزول می‌کند، و از ملکوت به همین ملکوت اسفل و عالم صورت که از تشخص و تعین جدا است، نزول می‌کند، و از آنها پایین‌تر می‌آید و یک تشخصی پیدا می‌کند که آن را آسمان دنیا می‌گویند؛ یعنی آن ملکوتی که از همه ملکوت‌ها پایین‌تر است و پایین‌تر از او دیگر تشخصی نیست. اگر بخواهد از آن هم پایین‌تر بیاید، همین

موجودات خارجی می‌شود؛ لذا در بعضی از روایات داریم:

کیفیت تشخیص و تعیین مقدرات در شب‌های

قدر

شب قدر شب نوزدهم یا بیست و یکم یا بیست و سوّم است؛ گفته‌اند: «اصل نزول در شب نوزدهم، إبرام و إحکامش در شب بیست و یکم و امضایش در شب بیست و سوّم است.»^۱

یعنی شب بیست و سوّم مطلب دیگر تمام می‌شود و هرچه امضا شد دیگر همان است؛ این وجه جمع است برای اینکه چگونه در بعضی از روایات، شب نوزدهم یا شب بیست و یکم یا شب بیست و سوّم را شب قدر قلمداد کرده‌اند،^۲ و در بعضی از روایات همه اینها را شب قدر گرفته‌اند.^۳

گفته‌اند: «در تمام این شب‌ها به عبادت مشغول باشید.»^۴ چون شب، شب شریفی است، شب

^۱ الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹.

^۲ همان، ص ۱۵۶.

^۳ همان، ص ۱۵۸ و ۱۶۰.

^۴ همان، ص ۱۵۶.

تقدیر است؛ تمام این خصوصیات از آن عالم، خدمت امام می‌آید - ولو اینکه آن عالم هم حقیقتش امام است، اما از آن عالم حقیقتِ امام به قلب امام نزول می‌کند، کما اینکه پیغمبر اکرم حقیقت قرآن است، ولیکن قرآن از آن مقام حقیقتش بر قلب پیامبر نزول می‌کند، از یک درجه بر درجه دیگر - و مقدرات بر آسمان دنیا نزول می‌کند، که همین عالم صورت و تصوّرات و عالم برزخ و مثال امام علیه السّلام است.^۱ آن عالم، عالم خیلی بزرگی است، صدها هزار برابر بزرگ‌تر است از این عالمی که ما در آن داریم زندگی می‌کنیم. عجایی دارد، غرایبی دارد، ملکات و شکل‌های خاصی دارند، گفتگوها در آنجا خیلی عجیب و غریب است، کیفیت نزول آن خدمت امام خیلی عجیب و غریب است؛ و افرادی که به مقام امامت رسیده‌اند یا به مقام تقوای کامل رسیده‌اند و ملائکه بر آنها نازل می‌شوند، طبق آیه قرآن از آن معانی درک می‌کنند:

اطّلاع ائمّة اطهار و اولیای کامل الهی بر سرّ

^۱ جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به الله شناسی، ج ۲، ص ۱۶۶ - ۱۷۷؛ نور ملکوت قرآن، ج ۳، ص ۱۹۴ - ۱۹۶ و ۳۴۹ - ۳۵۲.

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾^۱.

«آن کسانی که ایمان می آورند و براساس ایمان استقامت دارند، ملائکه بر آنها نازل می شوند که: خوف و حزنی نداشته باشید!»

یعنی آنها را به قدر متصل می کند و بر عالم قدر و سرّ قدر اطلاع پیدا می کنند؛ چون گفتیم:

﴿مَنْ قَبْلَ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾^۲.

«آن که بر سرّ قدر اطلاع داشته باشد، اگر چیزی از دستش برود، محزون نمی شود و اگر چیزی به او برسد، خوشحال نمی شود؛ چون می داند هیچ به دست او نیست، هرچه هست به دست پروردگار است و خود به اندازه سرسوزنی دخالت ندارد.»

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ «این افرادی که در ایمان پا فشاری و استقامت کردند، ملائکه بر آنها نازل می شوند و آنها را بشارت به این دو صفت می دهند:»

^۱ سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۰ و ۳۱.

^۲ سوره حدید (۵۷) آیه ۲۲ و ۲۳.

﴿أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾؛ «خوف نداشته باشید،

حزن هم نداشته باشید!»

یعنی مطلب از این قرار است که بر آنها عالم

قدر و نزول قدر را ارائه می دهند. بعد می گویند:

﴿نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾؛

«ما ملائکه آسمانی و فرشتگان عالم قدس، رفیق

و ولی شما هستیم، با شما مهربانیم، هر کاری از

دستمان برمی آید برای شما می کنیم و هرچه لازم

داشته باشید ما در تحت اختیار شما می گذاریم.»

از این آیه استفاده می شود که وصول به مقام

ایمان و استقامت در ایمان، ملازمه با رؤیت

ملائکه دارد، بالأخص در شب های قدر.

افضلیت شب قدر از هزار ماه

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾؛ «ما قرآن را در شب

قدر بر پیغمبر نازل کردیم.»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبْرَكَةٍ﴾؛^۱ «ما قرآن را در شب

خیلی مبارکی نازل کردیم.»

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ﴾؛ «ای پیغمبر، می دانی

لیلة القدر چیست؟»

﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ «خیلی مهم

است؛ این یک شب از هزار ماه بهتر است!»

^۱سوره دخان (۴۴) آیه ۳.

چگونه یک شب از هزار ماه بهتر است؟ شما در دوران مدّت عمرتان دیده‌اید که ممکن است لحظات کوتاهی بر شما گذشته باشد که در کیف و مسرت و لذّت بسر برده باشید و آن ساعات کوتاه به اندازه مدّت عمر برای شما نتیجه داشته باشد؛ معنی **(لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ)** این است.

پیغمبر دیدند که بعضی از افرادی که در اُمم سابقه از بنی اسرائیل بودند، هزار سال شمشیر حمایل می‌کردند و در راه خدا جهاد می‌کردند؛ لذا پیغمبر به پروردگار عرضه داشتند:

پروردگارا، عمر امت من که کوتاه است، اعمال و تکالیف آنها هم که کم است و مانند اُمم سابقه، تکالیف زیادی ندارند؛ پس عوض آن بهره‌هایی که اینها در این مدّت‌های بلند می‌بردند، چه به امت من می‌دهی؟

خطاب رسید:

زمان کوتاه است و عمل کم است، اما کیفیت عالی است؛ ما به آنها یک شب قدر می‌دهیم، که شب قدر **(خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ)**؛ «از هزار ماه بهتر است!»^۱

^۱ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۹.

پیغمبر چرتشان برده بود، شب در عالم رؤیا دیدند که بر منبر ایشان بنی امیه به شکل بوزینه و میمون بالا می‌روند و پایین می‌آیند، و تمام این پله‌های منبر پیغمبر را بوزینه‌ها گرفته‌اند و مدام بالا می‌روند و پایین می‌آیند و مردم را به قهقرا سوق می‌دهند؛ یعنی از اسلام به قهقرا و همان آداب جاهلیت برمی‌گردانند. پیغمبر از خواب بیدار شدند و خیلی متأثر شدند. خواب، خواب تأثرآمیزی بود. «ما زال کئیباً حزیناً؛ همین‌طور پیغمبر به حال غصه و حزن بود» تا جبرائیل نازل شد:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا؟ «چرا این‌طور شده‌ای؟»

پیغمبر فرمودند:

ای برادر من جبرائیل! من دیشب هم‌چنین خوابی دیدم که روی این منبر، بوزینگان بالا می‌روند و پایین می‌آیند و همه پله‌های منبر را گرفته‌اند و مردم را به قهقرا و به جاهلیت برمی‌گردانند.

جبرائیل گفت: «من خبری ندارم؛ می‌روم تا خبر بیاورم.» به مقام قدس عزربوبی صعود کرد و برگشت و این آیه را آورد:

﴿أَفْرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا

يُوْعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ^۱؛

«ای پیغمبر، اگر ما اینها را سالیان درازی از همین لذات و شهوات فانی دنیا متمتع کنیم * و بعداً گزند و نتیجه اعمال زشت آنها به آنها برسد * این تمتع و شهواتی که در دنیا به عنوان لذت بردند، برای آنها هیچ فایده‌ای ندارد!»

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ * لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾؛ ما به

عوض آن، برای تو لیلۃ‌القدر قرار دادیم که لیلۃ‌القدر از هزار ماه بهتر است. این لیلۃ‌القدر برای امت تو است و برای هیچ‌یک از امم سابقین نبوده است.^۲

مدت حکومت بنی‌امیه تقریباً هشتاد و چهار سال بوده است، که حدود هزار ماه می‌شود.^۳ مدت حکومت بنی‌امیه هزار ماه است^۴ و ﴿لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ﴾، ما به امت تو یک شب می‌دهیم که در این یک شب، تمتعات و لذات و بهره‌هایی که مردم برمی‌دارند بیشتر از هزار ماه

^۱ سوره شعراء (۲۶) آیات ۲۰۵ - ۲۰۷.

^۲ الکافی، ج ۴، ص ۱۵۹، با قدری اختلاف.

^۳ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۴۷:

«مراد از هزار ماه، مدت دولت بنی‌امیه می‌باشد؛ به علت آنکه روزهای خالص حکومتشان هشتاد و سه سال و چهار ماه شد که تحقیقاً مساوی با هزار ماه می‌باشد.»

^۴ مروج الذهب، ج ۳، ص ۲۳۴؛ تفسیر الرازی، ج ۳۲، ص ۳۱؛ امام شناسی، ج ۱۴، ص ۲۴۷؛ ج ۱۷، ص ۳۴۲، تعلیقه.

است؛ علاوه بر اینکه آن تمتّعات مادّی است و در این یک شب بیش از هزار ماه تمتّعات معنوی و روحانی.

علّت فضیلت و ترغیب بر شب‌زنده‌داری و

عبادت در لیلۃ‌القدر

یک شب می‌دهیم ولی عجب شبی! شبی است که تمام درهای بهشت را باز کرده‌اند، شب نزول مشیّت و ارادهٔ پروردگار در عالم کائنات است، و تصرّف در موادّ کائنات در این شب به اختیار امام است! کجا این قدرت قابل قیاس با قدرت‌های تاریخی و حکومت‌های خارجی است که بنی‌امیه در چند سال معین در بین مردم می‌کرده‌اند؟! حکومتی که ناشی از شهوت و آرای نفس و خیالات باطل است و دنبال آن، عذاب‌های سختی که از طرف پروردگار به آنها می‌رسد.

ما به امّت تو لیلۃ‌القدر دادیم؛ شب تاج‌گذاری و بر تخت نشستن امام هر زمانی در عالم معنا. ملائکه در زمان پیغمبر خدمت خود پیغمبر نازل می‌شدند، در زمان امیرالمؤمنین خدمت امیرالمؤمنین، در زمان امام حسن خدمت امام حسن و همین‌طور در زمان هر یک از اولیایی که دارای مقام امامت بودند، ملائکه خدمت آن امام

می آمدند؛ تا زمان امام زمان که هر شبی از شب‌های لیلة‌القدر از اوّل غروب تا اذان صبح، تمام ملائکة رحمت با جبرئیل و با روح، نازل می‌شوند.^۱ این شب، یک شب روحانی است؛ انسان یک شب عبادت می‌کند، ثوابش از هزار ماه عبادت بیشتر است!^۲ علّت اینکه در روایات این همه ترغیب بر شب قدر می‌کند و اولیا و صالحین و مخلصین در تمام مدّت سال برای شب قدر انتظار می‌کشیدند و اصلاً دعا می‌کردند که خدایا، اگر در امسال موت ما را مقدّر کرده‌ای، بگذار شب قدر را درک کنیم و بعد بمیریم، و تشنه شب قدر بودند، این است که این یک شب عبادت، ثواب هزار ماه عبادت را دارد، یک الله اکبر گفتن در این شب مثل این است که انسان در هزار ماه الله اکبر گفته است، یک روزه گرفتن مثل این است که هزار ماه روزه گرفته است، یک خط آیه قرآن خواندن، مثل این است که هزار ماه آیه قرآن خوانده است! عجیب روایاتی است! اگر کسی می‌خواهد روایاتش را خوب ببیند و بفهمد که چه خبر است، تمام

^۱ رجوع شود به الکافی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ کفایة الأثر، ص ۲۲۰.

^۲ تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۴۳۱.

روایات را تفسیر مجمع البیان،^۱ تفسیر صافی^۲ و تفسیر برهان^۳ جمع کرده است، بالأخص تفسیر برهان.

بنابراین تعجب نکنید که چه مناسبتی است بین آن افرادی که شمشیر به کمر می‌بستند و در راه خدا هزار ماه یا هزار سال جهاد می‌کردند، و این شخصی که یک شب برای خدا قیام می‌کند! تمام آن معانی در این هست! «بکم فتح الله؛» این راهی است که پیغمبر باز کرده است.» همه اینها از برکات پیغمبر است؛ دریچه را باز کرد و نور به عالم افاضه شد. یک بچه مکتب می‌رود و یک سال درس می‌خواند؛ اما یک بچه دیگر شش سال مکتب می‌رود و درس می‌خواند، ولی به اندازه آن یک سال نمی‌فهمد! افراد بشر مگر یک قسم هستند؟! شخصی تیز هوش است، سرعت انتقال دارد، حافظه‌اش قوی است، استعدادش قوی است، ولی شخصی کند است؛ شخصی به یک شب می‌رسد و شخصی به هزار ماه هم نمی‌رسد. پس تعجب نکنید که خداوند

^۱ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۶ - ۷۹۰.

^۲ تفسیر الصافی، ج ۵، ص ۳۵۱ - ۳۵۳.

^۳ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۹۹ - ۷۱۵.

^۴ من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۱۵، فرازی از زیارت جامعه کبیره.

برای امت پیغمبر آخر زمان افاضه‌ای کرده است که در اثر یک شب عبادت، آن قدر بهره‌های روحانی و معنوی ببرند که امم سابق در بیش از هزار ماه نمی‌توانستند این را ببرند! چرا **(لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ)**؟ آیه تفسیر می‌کند و علتش را بیان می‌کند:

تنزل تقدیر عالم در شب قدر هر سال

(تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا)؛ «ملائکه و روح

(که موجودی اعظم از ملائکه و اعظم از جبرائیل

است) در این شب نازل می‌شوند.»

تَنْزَلُ اصلش، تَنْزَلُ است که مضارع است؛^۲ و

این دلالت می‌کند که شب قدر، شبی نبوده است که در

زمان پیغمبر تمام شده باشد، بلکه دائماً این شب قدر در

هر سال استمرار دارد.

(مِّنْ كُلِّ أَمْرٍ)؛ «از آن عالم امر نازل می‌شوند، و

هر امر و ملکوتی را از آن عالم امر با خود پایین

می‌آورند و صادر می‌کنند.»

(إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ

فَيَكُونُ)؛^۳ در مقابل امر پروردگار که در آن عالم

^۱ الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۱.

^۲ إعراب القرآن، نحاس، ج ۵، ص ۱۶۶.

^۳ سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱، ص ۱۳۲:

قالب زده، متعیّن و متشخّص نیست؛ این ملائکه
 و جبرائیل و روح - که با آن عالم تجرّد سنخیت
 دارند - نازل می‌شوند و از آن امر، با خود به
 آسمان دنیا می‌آورند و اینجا قالب می‌زنند و
 مشخّص می‌کنند و قدر می‌کنند، یعنی اندازه‌اش
 را مشخّص و معیّن می‌کنند، و به این مناسبت
 می‌گویند: لیلۃ‌القدر. قدر و قدر یک معنا دارد و
 از مادّه تقدیر است؛ یعنی معیّن کردن و
 مشخّص کردن،^۱ که در این شب همه چیز
 مشخّص می‌شود.

لیلۃ‌القدر شب ظهور و بروز عظمت امام

علیه‌السلام در عالم ملکوت

﴿سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾؛ «این شب، سلام
 است.» سلام: یعنی خالی بودن و عاری بودن از
 هر گزند و ناراحتی و مرض جسمی و روحی، و
 به إطلاق و سعه‌ای که انسان در این حال پیدا
 می‌کند، سلام می‌گویند. سلامٌ علیکم یعنی
 مطمئن باش که از ناحیه من به شما بدی
 نمی‌رسد!

﴿سَلَامٌ هِيَ﴾؛ «این شب، سلام است.»

«این است و غیر از این نیست که امر خدا آن است که زمانی که اراده کند
 چیزی را، به او می‌گوید: هست شو! پس هست می‌شود.»
 النّهایة، ابن‌أثیر، ج ۴، ص ۲۲؛ مجمع‌البحرین، ج ۳، ص ۴۵۰.

یعنی در این شب، بدی نیست، جهنم نیست، معصیت نیست، کفر نیست، تاریکی نیست، شیاطین نمی‌توانند سراغ افراد بیایند؛^۱ چون شب قدرت و عظمت و بروز و ظهور امام، در عالم ملکوت است. همه شیاطین در بیغوله‌های خود و در تاریکی‌ها مخفی شده‌اند. شب، شب نور است؛ از اوّل غروب که این شب شروع می‌شود و ابتدای شب است، نور از آسمان می‌آید و ملائکه نزول می‌کنند تا:

تداوم آثار و افاضات رحمانیت و رحیمیت

ليلةالقدر تا انتهای روز

﴿حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾؛ «تا هنگامی که فجر طالع می‌شود و سپیدی، آسمان را فرا می‌گیرد، شب قدر است.»

در روایات داریم: هر شبی که عزیز است، روز آن شب هم به دنبال آن شب، همان حکم را دارد. روز نیمه شعبان حکم شب نیمه شعبان را دارد، روز جمعه در فضیلت به دنبال شب جمعه است، و روز قدر به دنبال شب قدر است.^۲ بنابراین **﴿سَلَّمَ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ﴾** برای

^۱ رجوع شود به مفردات ألفاظ القرآن، ص ۴۲۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۹۰.

^۲ تهذیب الأحکام، ج ۴، ص ۳۳۱.

کیفیت نزول ملائکه در شب قدر است، اما آثار
رحمانیت و رحیمیت در روز قدر هم به دنبال آن
افاضاتی که از سر شب تا به صبح شده است، تا
هنگام غروب ادامه دارد و واقعاً هم شب خوبی
است! **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** خداوند **عَلَىٰ أَعْلَىٰ** مقدرات ما
را در این شب آن طور تقدیر کرده باشد که مورد
رضا و پسند او است!

سبب إعراض پیامبر و ائمه معصومین

علیهم السّلام از ریاسات دنیوی و نعمت‌های

مادی

جبرائیل نازل شد و به پیغمبر خبر داد که: «ای

پیغمبر، بنی‌امیه از این منبر بالا می‌روند!» و پیغمبر

ما زال کئیباً حزیناً حتّٰی نزل هذه السّورة: **(إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي**

لَيْلَةِ الْقَدْرِ * وَمَا أَدْرَاكَ مَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ). ای پیغمبر، این

دنیا به چه درد تو می‌خورد؟! تو برای این دنیا آفریده

نشده‌ای و این مقاماتی را که خدا به تو داده است، برای

لذت‌رانی و سورچرانی و برای دنیا نیست! **(أَفَرَأَيْتَ إِنْ**

مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ * ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ * مَا أَغْنَىٰ

عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ!)^۱ تو برای جای دیگر و عالم

دیگری هستی، علی بن ابی طالب برای این عالم نیست، دخترت زهرا برای این عالم نیست، فرزندان تو برای این عالم نیستند؛ اینها برای جاهای دیگری هستند. ما برای آنها شب قدر قرار دادیم، یعنی چشم امام حسن، چشم امام حسین و چشم اولاد تو را به آن عالم باز کردیم، و وقتی به آن عالم باز شد، دیگر نعمت‌های این دنیا در نزد آنها صفر است، مشقّات و مسائلی که در این دنیا می‌بینند برای رضای خدا است و برای آنها لذّت بخش است. آنها دنبال جهاد می‌روند، نه اینکه جهاد دنبال آنها حرکت می‌کند؛ دنبال انفاق و دست‌گیری از ضعفا و ایتام می‌روند، نه اینکه به واسطهٔ عرض حاجت، در مضیقه قرار گیرند و مأخوذ به حیا شوند و حاجت کسی را برآورده بکنند!

آن کسی که چشمش به اسرار عالم ملکوت باز شده است، دیگر برای دنیا ارزشی قائل نیست، و واقعاً هم مطلب همین‌طور است! آخر

^۱ سوره شعراء (۲۶) آیات ۲۰۵ - ۲۰۷.

آن کسی که مثلاً فیروزهٔ درجهٔ اعلای نیشابوری که هر قیراطش مبالغی قیمت دارد، به دست او می‌رسد و می‌شناسد، هیچ آن را رها می‌کند و به میدان مال‌فروش‌ها برود و یکی از این مهره‌هایی که به گردن بعضی از حمارها می‌بندند، سوا کند و به دستش ببندد و یا سر انگشتر بگذارد؟! اگر این کار را بکند که صحیح نیست! سراغ آن هم نمی‌رود. کسی که مزهٔ گوشت خالص و طیب و طری^۱ را چشیده است، دنبال مردار و جیفه نمی‌رود؛ جیفه خوراک سگان است که دسترسی به آن گوشت‌های طیب و طاهر ندارند، و حسّشان هم برای درک آن گوشت‌های تازه نیست. ریاست‌های دنیا، شهوات دنیا و لذّت‌های دنیا که منغمر در معاصی است، برای افرادی است که بویی از عالم ملکوت و رحمت نبرده‌اند. اگر دریچه‌ای از آن عالم به قلب آنها باز بشود، به هزار هزار برابر از این معاصی توجّه نمی‌کنند! لذا خداوند برای پیغمبرش که بهترین موجود است، چنین مقدر کرده است.

امیرالمؤمنین علیه السّلام در نهج البلاغه خطبهٔ خیلی عجیبی دارند، و در آنجا می‌گویند:
ای انسان با انصاف، ببین خدا برای پیغمبرش چه

^۱ لغت‌نامه دهخدا: «طری: تازه و تر، باطراوت.»

مقدّر کرده است! اگر اینها بد بود، خدا برای بهترین موجود، گل سرسبد عالم کائنات و حبیب خود مقدر نمی کرد! پس چون اینها را برای او مقدر کرده است، بالملازمه بدانید: آن افرادی که دنیا را برای آنها گسترش داده است و در شهوات و غفلات غوطه ور هستند، در نکبت و تاریکی زندگی می کنند.^۱

اساس زندگانی، خوردن و آشامیدن و شکم پر کردن و خوابیدن و خُرخر کردن نیست! این حیات، حیات حیوان است! انسان یک حیات دیگری براساس شرف و فضیلت دارد. انسان اگر می خواهد دچار گرفتاری و مصیبت بشود، اشکالی ندارد؛ و اگر می خواهد در راه خدا کشته بشود، چه اشکالی دارد؟! بالأخره عالم باید به خدا برگردد، یا به این صورت و یا به آن صورت. شهادت برای سیدالشهدا عیب نیست، فخر است! اصلاً خداوند مدالی به سینه سیدالشهدا زده است، و این مدال را کسی نمی تواند تحمل کند مگر سیدالشهدا! عالی ترین مدال را به آن حضرت داد، عالی ترین مدال را به حضرت امام حسن داد، عالی ترین مدال

^۱ نهج البلاغة (عبد)، ج ۲، ص ۶۰.

را به حضرت سجّاد داد؛ دیگران نمی‌توانند تحمل کنند، نمی‌توانند این بار را بکشند؛ کسی می‌تواند این بار را بکشد که چشمش و گوشش و قلبش بر اسرار عالم غیب اطلاع پیدا کرده است و **(لَكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ)** در سرّ و

سویدای قلب او نشسته است. مگر شاهزاده علیّ اکبر نگفت: «ای پدر جان، ما چه باکی داریم؟! چرا غصّه می‌خوری؟!» حضرت علیّ اکبر عجیب است! می‌گوید: «ای پدر جان، خواب دیده‌ای که این قوم می‌روند و مرگ به دنبال اینها می‌رود؛ أَلَسْنَا عَلَىٰ الْحَقِّ؟! «مگر ما بر حقّ نیستیم؟» فرمود: «بله!»

گفت: «پس از مرگ چه باکی داریم?!»^۱ ببینید: خیلی روشن و خیلی ساده! روز عاشورا این جوان چقدر ساده و طبیعی، بدون هیچ گرفتگی، قلق، ناراحتی و شکایتی، و بدون هیچ امر و نهی‌ای، خیلی آرام آمد.

روایت امّ سلمه از رسول خدا درباره واقعه

کربلا

امّ سلمه نقل می‌کند:

پیغمبر در آن اطاق رفتند و مشغول عبادت شدند.

من یک مرتبه دیگر پیغمبر را ندیدم؛ جای پیغمبر

^۱ الإرشاد، ج ۲، ص ۸۲.

خالی بود! ساعتی گذشت، دیدم پیغمبر در آن
اطاق آمده است و به سجده افتاده است و مشغول
گریه است و گریه‌های طولانی و عجیب و
غریبی می‌کند. صبر کردم تا سر از سجده
برداشت، دیدم سر و صورت پیغمبر گرد آلود
است، گفتم: «یا رسول‌الله، کجا بودید؟» گفتند:
«مشغول عبادت بودم، جبرائیل آمد برای من
تهنیتی آورد و مبارک بادی گفت.» عرض کردم:
«یا رسول‌الله! آن مبارک باد چه بود؟»

فرمودند: «جبرائیل به من گفت: "این منصب را
خدا به حسینت می‌دهد، می‌خواهی برویم
خوابگاه او را ببینی؟" مرا در خوابگاه حسینم
آورد و در زمین کربلا پیاده شدیم و تمام آن
جریانات را دیدم؛ دیدم حسین من قطعه‌قطعه
روی زمین افتاده است! جبرائیل مقداری از آن
خاک را برداشت و به من داد و گفت: "ای رسول
خدا، هر وقت این خاک تبدیل به خون تازه شد،
علامت این است که حسین را کشته‌اند!" این
گرد و خاکی که بر صورت من می‌بینی، گرد و
خاک همان زمین است که به صورت من نشسته
است.» حضرت آن تربت را به من دادند و گفتند:
«ای ام‌سلمه، این را با خود نگهدار! و هر وقت
دیدی که این تربت تبدیل به خون تازه شد، بدان
که حسین مرا کشته‌اند!»

من این تربت را گرفتم و نگاه می‌داشتم. دل من تا زمانی که سیدالشهدا به سمت عراق حرکت کردند، دائماً در غلیان و اضطراب بود؛ چون خبری است که پیغمبر داده است، و خبرهایی که پیغمبر داده است همه درست بود، و این خبر را هم پیغمبر به من داده است. من زنی مطیع اوامر پیغمبر هستم و بسیاری از اسرار را پیغمبر به من می‌فرمود.^۱

سیدالشهدا خواست به سوی عراق حرکت کند، خدمت مادرش ام‌سلمه در مدینه آمد. ام‌سلمه را مادر خطاب می‌کرد. ام‌سلمه از زوجات بزرگوار پیغمبر و محبّ اهل بیت و محبّ امیرالمؤمنین و حضرت زهرا بود. سیدالشهدا و امام حسن او را خیلی دوست داشتند، و او نسبت به این بچه‌ها خیلی ملاحظت داشت. سیدالشهدا در مدینه از یگانه زنی که فقط خداحافظی کردند ام‌سلمه بود. برای خداحافظی که آمدند، یک مرتبه صدای شیون و ناله ام‌سلمه بلند شد: «ای حسین، کجا می‌روی؟»

— «به عراق می‌خواهم بروم.»

— «ای حسین، ای وای! این همان وعده‌ای

^۱ همان، ص ۱۳۰.

است که پیغمبر به من داده است؟!»

حضرت فرمود:

بله، خداوند برای من مصرعی قرار داده است
و من باید بشتابم و خود را به آن مصرع برسانم! ای
مادر، خدا تو را جزای خیر بدهد! بر این مصیبت،
صبر کن! مصیبت به اندازه صبر تو است.

آقا به مکه تشریف آوردند و چند ماهی اقامت
کردند و به سوی کربلا حرکت کردند. خبر به
امّسلمه رسید که آقا به سوی کربلا حرکت
کردند، امّسلمه می گوید:

این چند ماهی که آقا در مکه بودند دل من قدری
آرام بود، می دانستم شهادت در مکه واقع
نمی شود؛ اما همین که شنیدم از مکه به کربلا
حرکت کردند، دیگر نه شب خواب داشتم و نه
روز خواب داشتم! دائماً این تربت

را که در قاروره و شیشه‌ای گذاشته بودم،
می دیدم؛ و هر وقت که می دیدم به همان صورت
تربت است، می گفتم: الحمدلله، تا به حال سرور
ما و امام ما زنده است و خون او ریخته نشده
است! ولی یک وقت دیدم که آن تربت تبدیل به
خون تازه شده است!

صدای شیون امّسلمه بلند شد؛ همسایه‌های

منزل صدای شیون او را به این اندازه نشنیده بودند! آمدند و گفتند: «ای زن رسول خدا، چه اتفاقی افتاده است و چه مصیبتی واقع شده است؟ خدا چشمان تو را گریان نبیند!» دست زن‌ها را گرفت و در میان آن اطاق آورد و گفت: «ببینید، این همان خبری بود که پیغمبر به من داده است! به خدا قسم نور دیده پیغمبر را کشتند!»^۱

﴿وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾^۲

﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾^۳

^۱ الهدایة الکبریٰ، ص ۲۰۲ - ۲۰۴.

^۲ سوره شعراء (۲۶) آیه ۲۲۷.

^۳ سوره بقره (۲) آیه ۱۵۶.